



یاران امامان

عبداللہ بن ابی یعفر

را از فقہای بنام و رؤسای مذهب کہ حلال و حرام و فتوی و حکم از آنها گرفته می شود و هیچ کس در شایستگی و بزرگواری آنان تردید ندارد و راهی برای ذم و قدحشان نیست، بحساب آورده است.

مرحوم سید حسن صدر «ره» در کتاب «تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام» او را یکی از مؤسین و پایه گذاران علم اخلاق می داند. و کوتاه سخن، اینکه بزرگان قوم، همه او را به عظمت و بزرگی یاد کرده اند و در وصف و مدحش، زیبا سخن رانده اند و در علوم مقام و شایستگی صفحہ ہا پر کرده اند و در خدمتش بہ دین و اطاعتش از امامان معصوم سلام اللہ علیہم، مطالبی ارزنده نوشته اند.

امام کاظم سلام اللہ علیہ، در روایت مفصلی کہ اسباط بن سالم از آن حضرت نقل می کند، او را جزء حواریین امام باقر و امام صادق علیہما السلام می دانند.

زاد گاهش کوفہ است. نجاشی «ره» نام او را با عظمت نقل کرده و او را «ثقة ثقه» معرفی کرده و اضافه نموده است «جلیل فی اصحابنا کریم علی ابی عبداللہ علیہ السلام و مات فی ایامہ و کان قارئاً یقرؤ فی مسجد الکوفہ، له کتاب» - در اصحاب امامان ما شخصیتی والا و جلیل است و امام صادق علیہ السلام او را گرامی می داشته. او در زمان امام صادق «ع» از دنیا رفته است. در مسجد کوفہ قرآن را قرائت می کرده (و علوم قرآن را بہ مردم می رسانده است) و کتابی تألیف کرده است. شیخ طوسی «ره» و برقی «ره» او را از یاران و اصحاب صدیق امام صادق علیہ السلام شمرده اند.

ابن شهر آشوب «ره» در «مناقب» او را از خواص و مقربین امام صادق علیہ السلام معرفی نموده است. شیخ مفید «ره» در «رسالہ عددیہ» اش او

«کسی را نیافتم کہ وصیتم را بپذیرد و دستورم را اطاعت کند جز عبداللہ بن ابی یعفر»^۱

چه بلند مرتبه و والامقام است این بزرگمردی کہ امام صادق سلام اللہ علیہ اینچنین او را می ستاید و از او اظهار رضایت و خشنودی می کند.

عبداللہ بن ابی یعفر یکی از باوفا ترین و مخلص ترین یاران امام صادق علیہ السلام است کہ مرحوم کشی «ره» در رجالش فضیلت بسیار برای او قائل شده و او را با زیباترین و ارزنده ترین واژه ها ستوده است.

ابن ابی یعفر کیست؟

نام مبارکش عبداللہ و نام پدرش «واقد» یا «وقدان» می باشد کہ بیشتر بہ کنیہ معروف بوده و او را «ابویعفر» می نامیده اند. کنیة این مرد جلیل القدر «ابومحمد» و لقبش «عبدی» است.

سخنان امام صادق درباره ابن ابی یعفور

زیاد بن ابی حلال گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: نیافتم کسی را که آنچه خداوند درباره ما واجب کرده و فرض دانسته، به خوبی انجام دهد و حق ما را ادا کند جز عبدالله بن ابی یعفور.

ابواسامه گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم که با حضرت وداع کنم، حضرت خطاب به من کرده و فرمود: «...به خدا قسم نیافتم کسی را که از من اطاعت کند و سختم را پذیرا باشد جز بکتفر که خدایش رحمت کند و او عبدالله بن ابی یعفور است.»

حماد بن عثمان گوید: می خواستم برای سفر حج، رهسپار خانه خدا شوم، برای خدا حافظی نزد ابن ابی یعفور رفتم، به او گفتم: آیا حاجتی دارید؟ پاسخ داد: آری! هنگام دیدار با امام صادق علیه السلام، سلام مرا به آن حضرت برسان.

حماد گوید: به مدینه مشرف شدم و خدمت حضرت رسیدم. حضرت با من سخنانی رد و بدل کردند، آنگاه فرمودند:

از ابن ابی یعفور چه خبرداری؟ -جانم به فدایت! آخرین بار که او را دیدم برای خدا حافظی بود، از من درخواست کرد که سلامش را به محضر مبارکتان ابلاغ نمایم.

سلام براو، تو هم سلام مرا به او برسان. درود خداوند براو باد.

آنگاه فرمود: به او بگو: بر آنچه با هم قرار گذاشتیم، پایدار باش.

در روایتی که مرحوم کشی «ره» از علی بن اسباط و او از یکی از بزرگان اصحاب نقل می کند که او چنین گوید: در محضر امام صادق سلام الله علیه نشسته بودیم که یکی از حاضرین نام عبدالله بن ابی یعفور را برد و مطلبی ناخوشایند درباره او گفت. حضرت ناراحت شد، او را رها کرد و متوجه ما شد و فرمود: ابن مرد اذعا می کند که دارای ورع و تقوا است و برادر مؤمنش را چنین یاد می کند؟! آنگاه حضرت با دست چپ محاسن مبارکش را در دست گرفت و با خشم محاسن خود را طوری کشید که چند موی محاسن را در دستش دیدیم سپس فرمود: «وای بر من! اگر من به قول شماها بخواهم کسی را دوست داشته باشم یا به گفته شماها از کسی بیزار می جویم.»

بنی گمان حضرت بقدری نسبت به این یار باوفا، علاقه و محبت داشته و از او آنچنان شناختی داشته است که نه تنها نمی تواند تحمّل کند کسی نسبت به او کوچکترین اساءه ادبی روا دارد بلکه بقدری عصبانی و ناراحت می گردد که روی را از آن شخص برمی گرداند و محاسن مبارک را به شدت می کشد تا آنجا که چند موی از آن کنده می شود و آنگاه به حاضران آن سخن شدیدالّحن را معترضانه می گوید: البته آنچه مسلم است، حضرت هرگز تحمّل شنیدن سخن نابجایی نسبت به هیچیک از مؤمنین را نداشته ولی در مورد این یار گرمیش، پس از شنیدن آن سخنان، بیش از حد، اظهار نگرانی و ناراحتی می فرماید، زیرا او را خوب می شناسد و بارها او را به عنوان باوفا ترین و مخلص ترین یاران خود معرفی نموده است.

ابن ابی یعفور همان کسی است که

روزی به امام صادق علیه السلام عرض می کند: «بخدا قسم اگر اتاری را دو قسمت کنی و بگویی: این قسمت حلال است و آن قسمت دیگر حرام، من گواهی می دهم که بی گمان همان قسمت را که شما حلال دانسته اید حلال است و بدون تردید آن قسمت دیگر حرام است.» و حضرت در پاسخ می فرماید: «رحمک الله، رحمک الله» تازه این درحالی است که خود ابن ابی یعفور، فقیه بوده و احکام را به خوبی می دانسته است، با این حال اینقدر به سخن امام خود اطمینان دارد و آن را از جانب خدا می داند که چنین شهادتی می دهد، و مردان خدا که امامان را شناخته اند باید چنین باشند و گرنه در ایمانشان نقص خواهد بود.

این مرد بزرگ، بقدری خود را در برابر امام، کوچک و حقیر می بیند که مانند دوست ارجمندش محمد بن مسلم، ترس این دارد که مبدا جزه شیعیان حضرت او را به حساب نیاورند و در این فرقه ناجیه راهش ندهند، چرا که می داند شیعه و پیرو شدن چه مشکل و دشوار است، چه رسد به اینکه او را به عنوان یکی از خواص و مقربین امام قلمداد نمایند. و این ویژه دانشمندان با ایمان است که هرچه علم و ایمانشان افزوده گردد، فروتنی و تواضعشان افزونی یابد. می گویند: روزی ناچار به شهادت برای احقاق حق مؤمنی - شد، نزد ابویوسف قاضی شهادت داد. ابویوسف به او گفت: من چه می توانم درباره ات بگویم که تو همسایه من هستی و من جز راستی و امانت و شب زنده داری از تو ندیده ام، تنها یک خصلت داری که مرا ناراحت کرده است! ابن ابی یعفور می پرسد: آن خصلت چیست؟ قاضی پاسخ می دهد: تو هیل به تشیع داری!

ابن ابی یعفور گریه می کند تا آنجا که اشکهایش سرازیر می گردد و می گوید: «ای ابویوسف! نو مرا به گروهی نسبت دادی که می ترسم از آنان نباشم». آنگاه ابویوسف شهادتش را می پذیرد.

راستی این ردای پرافتخار زینده چون تو رادمردی می باشد، پس مبارک باد بر تو ای یار صدیق امام. دیگر درباره ورع و پارسایی و تقوایت چه گوئیم؟ سلیمان فرآه گوید: دوستان ما زکاتهای خود را به ابن ابی یعفور تقدیم می کردند که آنها را بین مؤمنین مستحق، تقسیم نماید و او هنگامی که پولها را بین مستحقین تقسیم می نمود، گریه می کرد، من به او گفتم: چه چیز ترا بگریه وامی دارد؟ پاسخ داد: می ترسم آنها خیال کنند، این پولها مال خود من است.

نام مبارک این شخصیت عظیم الشأن در ۷۸ مورد از روایات ذکر شده که یا از امام صادق (ع) مستقیماً و یا توسط برادرش عبدالکریم بن ابی یعفور نقل کرده و اصحاب زیادی از او روایت نقل کرده اند.

در هر صورت پس از خدمات ارزنده اش به اسلام و امام زمانش صلوات الله علیه، در زمان امام صادق (ع) از دنیا می رود. روایت شده است که حضرت پس از وفاتش نامه ای به مفضل می نویسد که در آن نامه چنین آمده است:

«یا مفضل، عهدت الیک عهدی کان الی عبدالله بن ابی یعفور فمضی رهی الله عنه موثقاً لله جل وعز و لرسوله و امامه بالمعهد المعهود لله و قبض صلوات الله علی روحه محمود الاثر، مشکور السعی، مغفوراً له، مرحوماً برضا الله ورسوله و امامه عنه فیولادنی من رسول الله صلی الله علیه و آله، ما کان فی عصرنا احد اطوع لله و لرسوله و امامه منه فما زال کذلک حتی قبضه الله الیه برحمته و صبره الی جنة ساکناً فیها مع

رسول الله و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما، انزله الله بین المسکین، مسکن محمد و امیر المؤمنین علیهما السلام و ان کانت المساکن واحدة و الدرجات واحدة. فزاده الله رضاً من عنده و مغفرة من فضله برضای عنه».

ای مفضل! عهد و پیمانی را که به ابن ابی یعفور واگذار کرده بودم، به تو می سپارم، و او که خداوند از او راضی و خشنود باشد درگذشت درحالی که دین خود را به خداوند متعال وفا کرده بود و به پیمان الهی که با امامش بسته بود وفادار بود. او که درودهای خداوند بر روانش باد، درحالی روحش از بدنش جدا شد که آثارش ستوده و فعالیتهایش شایان تقدیر و خطاهایش آمرزیده شده و خدا و رسول و امامش از او راضی و خشنودند. پس به

نسبت با پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند، در دوران ما کسی از او با اخلاص تر و مطیع تر نسبت به خدا و پیامبر و امامش نبود و او بر این اطاعت همچنان باقی بود تا اینکه خداوند او را به سوی رحمت و اسعه اش بالا برد و در بهشت برین همراه با پیامبر و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما ساکن و قرین نمود. آری خداوند او را بین دو مسکن و جایگاه پیامبر و علی علیهما السلام جای داد، گر چه مسکن ها و درجات آنها یکی است.

خداوند بر رضایت خود از او بیافزاید و از فضل و کرمش او را بیامزد که من از او راضی هستم.

روایتی از ابن ابی یعفور:

ابن ابی یعفور گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: هرگز خود را به توجیه های مردم به خویش فریب مده، چرا که کار تو تنها به خودت

مربوط می گردد نه به آنان و روز خود را به بیهوده مگذران زیرا با تو کسی است که آنچه از تو سر می زند، ثبت می نماید. کار خیر را هر چه اندک باشد کم شمار، زیرا فردای قیامت، نتیجه اش را دریافت خواهی نمود. و کار زشت را گر چه کم باشد، اندک میندازد که فردا اثرش را خواهی دید و آنگاه ترا زبان رساند.

نیکو کاری را پیش کن که من هرگز چیزی را ندیدم که در تعقیب چیزی دیگر، این اندازه سریع و پیگیر باشد بجز کارهای نیکو که در تعقیب گناه گذشته اند تا آن را از بین ببرند (و آثار آن را محو نمایند) خداوند عز و اسعه می فرماید: «کارهای نیک و شایسته، گناهان را از بین می برد و این تذکری است برای آنان که به یاد خدایند.»

مدارک:

رجال کشی - رجال نجاشی - مناقب ابن شهر آشوب - اختصاص و امالی مفید - تاسیس الشیعه لعلموم الاسلام - معجم رجال الحدیث - سفینه البحار.

۱- «قال الصادق علیه السلام: ما تعدت احداً بقل و حبیبی و تطیع امری الا عهدت الله بن ابی یعفور».

۲- در متن روایت آمده است که حضرت پس از اینکه با خشم و ناراحتی محاسن خود را کشید، آنگاه فرمود «آنها لشبیه سوء» که چون مرادفی برای این کنایه ظریف در زبان فارسی نسبتیم، آن را با واژه «وای بر من» ترجمه کردیم که ترجمه به معنی است.

۳- سفینه البحار - ج ۲ - ص ۱۲۴.

۴- «لا یفرح الناس من توبتک فان الامر یصل الیک ذوقهم و لا یقطع عنک الشهاز یکنوا و کذا فان معک من یحفظ عنک، و لا تشغل قلبین الخیر فانک تراه غدا یخرب بشؤنک، و اعین قلبی لم ارضنا أشد ظمناً و لا اشزع ذکراً من حنته لذنب عظیم. ان الله جل اسئله یقول: «ان الخسرات یذبحن الشیبات ذلک ذکری للذاکرین». (امالی مفید - ص ۱۸۱).